

مصاحبه با سید و محمد تقی مروحد ابطحی

کارشناس ارشد فلسفه علم

با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما قرار دادید به عنوان اولین سؤال که مقدمه گفتگوی ما هم خواهد بود، خواهشمندیم درباره ضرورت تأمل در منش و سیره فکری و عملی حضرت امام نکاتی را بیان فرمایید. مخصوصاً می‌خواستیم به پاسخ این سؤال عنایت ویژه‌ای داشته باشید که آیا اندیشه امام خمینی (ره) ویژه شخص ایشان بود و تنها در عصر ایشان کاربرد داشت یا اینکه امام خمینی از روش معرفتی خاصی اتخاذ موضع می‌نمودند که آن روش قابل شناسایی است و بالطبع در هر زمان، متناسب با وضعیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... قابل الگوگیری است؟

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين.

در جواب به سؤال جنابعالی باید به این مسأله اشاره کنم که انقلاب اسلامی ایران علی‌رغم میل ابرقدرتهای شرق و غرب به رهبری امام خمینی (ره) و همت مردم مسلمان و انقلابی و همیشه در صحنه به پیروزی رسید و مقاطع حساس و بحرانی خودش را

پشت سر گذاشت؛ مقاطعی مثل هشت سال دفاع مقدس و تحریمهای اقتصادی و سیاسی و... بی شک نقش محوری و منحصر به فرد امام را در طی این گذرگاهها نمی توان نادیده گرفت. مقدمه دومی هم که برای پاسخ به سؤال شما ضروری است بدان اشاره کنم این است که همانگونه که امام خمینی (ره) اشاره کرده اند، برای حفظ این انقلاب، مردم ما یقیناً با مشکلات بیشتری روبه رو خواهند بود.

با ذکر این دو مقدمه به سراغ پاسخ شما برویم. یکی از مهمترین اموری که می تواند ما را در این هدف مقدس یعنی حفظ و حراست از این انقلاب یاری دهد بهره گیری جدی از تجربیات این انقلاب و مخصوصاً تأسی به شیوه و روشی است که امام از آن بهره می گرفتند و آن را در لابه لای بیانات گهربارشان نزد ما به امانت سپرده اند. این از یک جهت، از سوی دیگر ما به عنوان انسان و بخصوص به عنوان فردی مسلمان، موظف هستیم که از اسوه های حسنه خویش بهره گیری و الگوگیری کنیم و در این الگوگیری باید به این نکته اخلاقی و تربیتی هم دقت داشته باشیم که الگو باید با ما نسبت معقول و مناسبی داشته باشد؛ چرا که فاصله بسیار بین الگو و شخص می تواند در گذشت زمان، موجبات سستی و خستگی و احساس ناتوانی را برای ادامه مسیر در شخص فراهم آورد. بی شک بهترین الگو برای نسل اندیشمند و فعال این زمان، که از نزدیک شاهد تأثیر شگرف اندیشه، کلام و عمل امام راحل (ره) در پیشبرد اهداف مقدس نظام اسلامی بوده اند، شخص و شخصیت ایشان خواهد بود. اما در جواب به این سؤال که آیا اندیشه امام خمینی (ره) مخصوص شخص ایشان بود یا اینکه امام خمینی از روش معرفتی خاصی در تصمیم گیریهای خودشان بهره می گرفتند و اینکه آیا آن روش قابل شناسایی و قابل تکرار است، به نظر من آری؛ امام از روش خاصی برای تصمیم گیری در مقاطع حساس نظام بهره مند می شدند و این روش هم قابل کشف و شناسایی است. دلیلی که می توان بر این مدعا اقامه کرد این است که اگر ما بپذیریم که مسلمان هستیم و خداوند، قرآن و پیامبر را برای هدایت ما فرستاده و در قرآن بیان کرده است که از پیامبر اکرم به عنوان اسوه حسنه پیروی کنیم و از ایشان الگو بگیریم، پس باید گفت کشف روش

فکری و سیره و منش هر انسان، محال عقلی نیست و امکان استخراج چنین چیزی وجود دارد. البته از اینکه می‌گوییم آن روش قابل کشف است نباید نتیجه گرفت که کشف آن روش، سهل و ساده هم هست، بلکه هر محقق در این کار با مشکلات جدی در بُعد نظری و عملی روبه‌رو خواهد بود و بعلاوه درک برخی از موارد و تحلیل بعضی از مواضع امام، یقیناً قدری خود سازی و تهذیب نفس را طلب می‌کند.

درست است که مواردی چون تهذیب نفس و فهم ارتباطات با عوالم دیگر ممکن است در فرایند استخراج هر روش‌شناسی و پس از آن الگو قرار دادن آن مؤثر باشد مخصوصاً اگر آن شخصیت دارای ابعاد قوی دینداری و معنویت بوده باشد، منتهی فکر می‌کنیم که در مباحث تحلیلی، ما نمی‌توانیم این عوامل را وارد کنیم و مورد ارزیابی قرار دهیم و لذا بیشتر سعی داریم این بحث را هدایت کنیم روی مورد اولی که اشاره کردید و مشکلات نظری فرایند استخراج روش فکری هر شخصیت تاریخی را مورد بحث و گفتگو قرار دهیم.

البته من هم قبول دارم که ارزیابی عوامل معنوی و چگونگی تأثیر آن در فرایند تحقیق، مشکلات روش‌شناسانه بیشتری دارد به طوری که حتی ممکن است کسی ادعا کند که نمی‌توان کلیت دخالت عوامل روحی و روانی در تعقل را اثبات نمود؛ منتهی به نظر من ما نمی‌توانیم به طور کلی چنین ارزیابی‌هایی را کنار بگذاریم؛ حتی اگر ارزیابی چنین عواملی به صورت مستقیم در نقد دستاورد هر محقق و نقد روش تحقیقی او میسر نباشد، چنین مسائلی می‌تواند به صورت غیر مستقیم و عمدتاً به صورت تأثیرهای روانی ما را به کشف ایرادهای روش‌شناسی محقق راهنمایی کند. اینکه امام فرمودند «درست است که داریم "انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال" ولی باید این نکته را هم مد نظر داشت که اندیشه آن متفکر چه تأثیری در زندگی شخصی او داشته و...». حالا عبارت دقیق صحبت امام در خاطر من نیست و باید رجوع کنم به متن دقیق صحبت ایشان ولی به هر حال به نظر می‌رسد که از روی ماهیت رفتاری هر شخص می‌توان بهره‌های معرفتی فراوانی گرفت. اما در حال حاضر، هم از آن جهت که این عوامل، پیچیدگی‌های

روش‌شناسانه بسیاری دارد و کشف چگونگی تأثیر آنها بسیار دشوار است و هم از آن جهت که مورد بحث و این گفتگو روش‌شناسی مطالعه شخصیت و سیره و اندیشه حضرت امام است، بهتر است که به صورت مستقیم به همان موردی که جنابعالی اشاره کردید پاسخ دهیم. برای اینکه ما بتوانیم از لحاظ نظری به گونه‌ای شایسته از منش فکری و عملی حضرت امام در عرصه‌های مختلف بهره‌مند گردیم، باید بتوانیم با اخذ روش معقولی به سراغ کلام ایشان برویم و مواضع ایشان را در موقعیتهای مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... بررسی کنیم. متأسفانه بنا به علل چندی از جمله وضع اجتماعی سختی که حضرت امام در آن قرار داشتند، مثل مسئولیت سنگین رهبری نهضت و پس از آن رهبری و هدایت انقلاب به ثمر نشسته، دیگر فرصتی برای ایشان باقی نماند که اصول و قواعد اساسی اندیشه‌های فقهی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خودشان را به صورت دقیق و روشن و ساختارمند مکتوب و مدون کنند. بعلاوه چندان مرسوم نیست که هر متفکر نوآوری به‌طور دقیق، اصول و قواعد کار خود را بیان کند. استخراج قواعد روش‌شناسی هر اندیشه جدید غالباً توسط عالمان بعدی و با اعمال نگاهی درجه دوم به آن نظام فکری قابل حصول است. دلیل دیگر که در این خصوص می‌توان ذکر کرد ابهت و شخصیت ویژه امام است. شخصیت امام به قدری عظیم بود که کمتر کسی به خود جرأت می‌داد که دلیل تصمیم‌گیریهایی ایشان را بپرسد و آن را مورد نقد و تحلیل عقلانی قرار دهد تا امام به تبیین دقیق و روشن روش‌شناسی خویش بپردازد؛ برای مثال امام در دوران سخت زعامت و رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران تنها فقه حکومتی را عرضه نمودند و به نقش حساس زمان و مکان در اجتهاد اشاره کردند، اما قواعد اصولی و به عبارتی اصول فقهی که بتواند نقش زمان و مکان را در فرایند فهم متن و کشف حکم خداوند معلوم دارد، در اصول فقه امام مدون نگردید و همین مسأله، مسئولیت فقه‌ها، محققان و مسئولان دلسوز کشور را سخت‌تر می‌کند. شما ببینید پس از چند سال که از بحث امام درباره نقش زمان و مکان در اجتهاد می‌گذرد و حتی پس از برگزاری یک کنگره عظیم در همین زمینه، هنوز روش دقیق این تأثیر و اصول و قواعد فرایند

تأثیرگذاری زمان و مکان در احکام شریعت مدون نشده است و به عبارتی اصول فقهی بر این اساس بنا نگردید و به نظر من تا وقتی مبنای اصولی حاکم بر فقه عوض نشود، دستاورد فقه استخراجی از آن قاعدتاً دارای همان رنگ و بوی سستی خواهد بود و مواردی که دخالت زمان و مکان در حکم، محسوس و ملموس باشد، به صورت استثناست و غالباً با برخی درگیریهای خاص سیاسی و اجتماعی هم روبه‌رو می‌شود.

به نظر شما مشکلات نظری در فرایند فهم کلام امام و الگوگیری از منش فکری

ایشان کدام است؟

برای پاسخ به این سؤال باید گفت که ما در عرصه شناخت و الگوگیری از شخصیت‌های برجسته تاریخ، از لحاظ نظری با چهار مسأله مهم روبه‌رو هستیم: یکی فهم وقایع تاریخی است، دیگری بازسازی تاریخ و در نهایت کشف منطق و روش حاکم بر آن وقایع تاریخی که این سه مورد را می‌توان مشکلات نظری در عرصه توصیف تاریخی قابل طرح دانست. مشکل چهارم هم مربوط به عرصه تجویزی می‌شود؛ به عبارت دقیقتر بر فرض اینکه ما توانستیم به فهم دقیقی از تاریخ گذشتگان خود برسیم و الگوی حاکم بر اندیشه آنها را هم کشف و استخراج کنیم، خوب است اول مشکل چهارم را برطرف کنیم؛ چرا که با وجود آن پرداختن به سه مشکل توصیف تاریخی، کارآمدی نخواهد داشت؛ به عبارت دیگر باید به این سؤال پاسخ داد که چه ضرورتی دارد ما از مدل فکری برخی از افراد پیروی کنیم؛ برای مثال آیا الگویی که در گذشته درست و کارآمد بوده است، در آینده هم می‌تواند درست و کارآمد باشد؟ در پاسخ به این سؤال به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در مجاز بودن ما نسبت به پیروی از منش فکری و رفتاری برخی شخصیت‌های تاریخی باید به دین و شریعت رجوع کرد. اگر در مورد معصومین ما به چنین کاری امر شده‌ایم، در مورد شخصیت‌های دیگر هم، متناسب با بهره‌ای که آن شخص از امام معصوم گرفته است، این جواز وجود خواهد داشت. در مورد شخص امام، که به تعبیر مقام رهبری «ایشان معصوم نبودند ولی نشان دادند که انسان می‌تواند تا حد عصمت هم پیش رود»، جواز الگوگیری موجود است. در عرصه علوم طبیعی هم این

مشکل روش‌شناسانه وجود دارد. چرا ما قوانین کشف‌شده فیزیکی در روی زمین را به کل عالم سرایت می‌دهیم و این قوانین را در مورد ستاره‌هایی که چندین هزار سال نوری با ما فاصله دارند نیز صادق می‌دانیم. درحقیقت در اینجا ما از یک مبنای متافیزیکی که اصل یکنواختی قوانین در کل عالم است، بهره می‌گیریم.

پس شایسته است بحث را به بررسی و تحلیل این سه مشکلی که در عرصه

توصیف تاریخی عنوان شد اختصاص دهیم.

در حل مسائل ریاضی مربوط به آزمایشهای فیزیکی و شیمیایی ما با مسأله کشف قوانین حاکم بر طبیعت به منظور تبیین و پیش‌بینی و کنترل پدیده‌های طبیعی روبه‌رو هستیم؛ برای مثال برای پی بردن به نوع واکنش شیمیایی آزمایش انجام می‌شود و داده‌هایی به دست می‌آید. بعد این سؤال مطرح خواهد شد که بهترین معادله حاکم بر این داده‌ها کدام است. در مورد کشف مدل فکری و معادله حاکم بر نظام فکری او نیز ما با چنین مسأله‌ای روبه‌رو هستیم. کشف چنین معادله‌ای به ما کمک خواهد کرد که در آینده بتوانیم تصمیم‌گیری معقولی با استفاده از آن معادله انجام دهیم. اینکه در اینجا از اصطلاح معقول استفاده کردم مبتنی بر همان اصل دینی است که در آن برخی از نظامهای فکری را معقول قلمداد کرده‌ایم. خوب برای انجام دادن این کار در مرحله اول باید به جمع آوری داده‌های صحیح پردازیم. اما داده‌های صحیح چگونه به دست می‌آید و براساس چه ضابطه‌ای می‌توان میان دو اطلاع تاریخی متعارض داوری کرد. برای این کار نیز لازم است این سؤال را از خود پرسیم که کدام یک از داده‌ها، برای مثال کدام یک از بیانات امام و کدام یک از داده‌های تاریخی در مورد اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... در این تحقیق می‌تواند ایفای نقش کند. اینجا ما با یک مشکل روش‌شناسانه بزرگ روبه‌رو هستیم. کدام قاعده و اصلی به ما می‌گوید که کدام یک از این شواهد و زمینه‌ها در تحلیل تاریخی هر پدیده مؤثر بوده است؟ برای این کار باید تا آنجا که ممکن است بستر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... را که کلام در آن منعقد شده است مورد مذاقه قرار دهیم. علاوه بر این موقعیت بیرونی، برخی از شرایط و

ویژگیهای فرد گوینده و سوژه مورد تحقیق را هم باید مورد توجه قرار دهیم؛ برای مثال ادبیاتی که شخص از آن بهره می‌برده، علمی که او از آن بهره‌مند بوده، شخصیت اخلاقی او و ... هر چه این اطلاعات بیشتر باشد، بالطبع می‌توان فهم بهتری را از کلام شخص مورد تحقیق انتظار داشت. مبحث فلسفی که متکفل چنین مسائلی است هرمنوتیک است که مباحث آن در جامعه مطرح شده است. طرح علمی و دقیق چنین مسائلی می‌تواند ما را در فهم بهتر متون و علم نسبت به فرایند فهم متن یاری رساند. مسأله و مرحله بعدی که من از آن یاد کردم بحث بازسازی تاریخی و بازسازی اندیشه است. در این مرحله سعی می‌شود بر اساس داده‌های مرحله قبل ساختمان یکپارچه‌ای طراحی و ساخته شود...

این مسأله‌ای که تحت عنوان بازسازی تاریخ مطرح نمودید همان ایده نیست که قائل است که تاریخ ساخته دست مورخ است؟

ابتدا، ببینید من از مفهوم بازسازی تاریخی یا بازسازی اندیشه صحبت به میان آوردم و این فرق می‌کند با ساخت تاریخ که شما می‌فرمایید. پس بهتر است توضیحی در این زمینه بدهم تا موجب سوء تفاهم نگردد. در مورد بازسازی اندیشه، ممکن است عالم و دانشمندی خود به تحلیل روش‌شناسی مورد استفاده خود پرداخته باشد و روش تصمیم‌گیریهای خود را به صورت روشنی بیان کند به طوری که بتوان براساس آنچه او ارائه کرده است تمامی مواضع او را تحلیل نمود. در این صورت ما به بازسازی اندیشه وی نیازی نداریم. ولی عالمان و دانشمندان ما در طول تاریخ کمتر چنین کاری کرده‌اند. وظیفه کشف این قواعد و اصول به عهده محققان و روش‌شناسان است که به عنوان معرفتی درجه دوم به تحلیل کار آن عالمان بپردازند و روشی را که آنها دنبال کرده‌اند استخراج نمایند. در مورد بازسازی تاریخی، مسأله به گونه دیگری است. در اینجا ما از آن جهت به بازسازی تاریخی مجبور هستیم که تاریخ و وقایع تاریخی به عنوان موضوع شناخت در دست ما نیست. چنین وقایع تاریخی در گوشه‌ای از زمان رخ داده و تمام شده است. کاری که مورخ انجام می‌دهد این است که بر اساس شواهد و مدارک موجود سعی

کند ساختمانی پیوسته از آن مصالح و داده‌ها ارائه نماید. در اینجا محقق مجبور خواهد شد به بازسازی تاریخ دست بزند. برای اینکه درک مطلب کمی ساده شود بد نیست از مثالی استفاده کنم. البته سعی می‌کنم این مثال همچون مثال قبلی نباشد که فرمودید فهم مثال از فهم خود مطلب مشکلتر بوده است. یک مقطع تاریخی را در نظر بگیرید. یقیناً بین چنان وقایع تاریخی، روابط علی و معلولی برقرار بوده است و در مجموع نظامی پیوسته را تشکیل می‌داده است. دقیقاً مثل موقعیت و زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم و در آینده به بخش تاریخ خواهد پیوست. حال محقق تاریخی با آن ساختمان سر و کاری ندارد، چون آن ساختمان فرو ریخته و تنها چیزی که از آن باقی مانده در بهترین وضعیت مصالحی است که در آن ساختمان مورد استفاده قرار گرفته بوده....

می‌توانم بپرسم که چه عنایتی بر تأکید بر «در بهترین وضعیت» دارید؟

بله بهترین وضعیت برای بازسازی تاریخ این است که تمام مصالح آن ساختمان حفظ شده باشد ولی عملاً ما در فرایند تاریخنگاری با چنین وضعیتی شرایطی روبه‌رو نیستیم. دو نوع مشکل پیش روی ماست: یکی اینکه بسیاری از وقایع تاریخی که می‌توانسته در ساخته شدن یک ساختمان مؤثر باشد و مؤثر هم بوده در گذشت زمان از دست رفته است. دوم این احتمال را هم می‌توان داد که برخی از عناصر از جایی غیر از آن ساختمان تخریب شده در اختیار ما قرار گرفته و ما برای بازسازی دقیق آن ساختمان تخریب شده باید بتوانیم این دو دسته داده‌ها را مورد شناسایی دقیق قرار دهیم.

در بین صحبت‌های جنابعالی سؤال دیگری هم به ذهنم خطور کرد که شما بازسازی تاریخی و بازسازی اندیشه و بازسازی شخصیت را به یک شکل به کار می‌برید، آیا فکر می‌کنید این چند اصطلاح با یکدیگر معادل است و اگر معادل همدیگر نیست دلیل اینکه به یک شکل از این اصطلاحات بهره می‌گیرید چیست؟

اگر از دید تاریخنگاران مخصوصاً مورخانی که در سیستم سستی مشغول به تحقیق در تاریخ هستند نگاه کنید، سیره‌شناسی که ما از آن به بازسازی اندیشه یا به قول شما بازسازی شخصیتی یاد کرده‌ایم ذیل عنوان کلی‌تر تاریخ قرار دارد؛ به عبارتی هر دو از

یک ماهیت واحد برخوردار هستند و نسبت آنها با هم؛ عموم و خصوص مطلق است. اگر هم از دید مسائل روش‌شناسی به مسأله نگاه شود در هر بازسازی ما با یک مسأله واحد روبه‌رو هستیم. البته تفاوت جزئی بین این دو می‌توان مشاهده کرد. در مورد بازسازی تاریخ می‌توان گفت که مسأله ما این است که بیاییم و ساختمانی که مطمئن هستیم در گذشته تاریخ موجود بوده و در گذر زمان تخریب شده و برخی از مصالح آن به دست ما رسیده. اما در مورد بازسازی اندیشه، مسأله ما قدری مشکلتر خواهد شد؛ چرا که ساختمانی که ما قصد بازسازی آن را داریم به صورت منسجمی وجود نداشته که بعد دچار تخریب شده باشد بلکه در اصل به واسطه خصلت تکاملی اندیشه آدمی این احتمال، بسیار جدی است که آن ساختمانی که ما قصد بازسازی آن را داریم در دوران حیات آن فرد، مرتب دچار تخریب گردیده، و مجدداً تجدید بنا شده باشد و یا یک نقشه کلی به صورت پیوسته مورد تجدید نظر و حکم و اصلاح قرار گرفته باشد؛ حتی این پیش فرض را هم می‌توان داشت که ممکن است اصلاً ساختمانی در کار نبوده که بخواهد بازسازی شود؛ برای مثال مدعی باشیم که آن شخصیتی که بناست اندیشه سیاسی او بازسازی گردد اصولاً اندیشه منسجمی نداشته و در هر زمان به یک شکل عمل کرده و هیچ روح حاکمی در تصمیمات وی نبوده است. تمام این احتمالات و حتی احتمالهای بسیار دیگر قابل طرح است؛ منتهی صورت مسأله و روش کلی حل آن تغییر نمی‌کند و این احتمالات در فرایند بازسازی اندیشه‌ای جایگاه ویژه خود را خواهد داشت. جایگاه آنها در مباحث روش‌شناسی، ذیل پیش‌فرضهای تحقیق یا غایت تحقیق خود را نشان می‌دهد.

عذر می‌خواهم که با سؤالاتی، فاصله‌ای نسبتاً مفصل بین جنابعالی ایجاد

کردیم، داشتید در مورد معنی و مفهوم بازسازی تاریخی توضیح می‌دادید.

بله بحث بر سر چیستی بازسازی تاریخی بود. داشتم می‌گفتم که مورخ پس از گردآوری داده‌ها سعی می‌کند ساختمانی را متناسب با آن داده‌ها طراحی کند و بسازد. اگر قبل از جمع‌آوری داده‌ها مهندس می‌خواست به طراحی ساختمان پردازد هیچ‌گونه

محدودیتی نداشت و بی نهایت نقشه ساختمانی می توانست ارائه کند اما در اینجا با برخی محدودیتها روبه‌رو شده است. محل زمین و مقداری از مصالح موجود است دیگر موارد گزینش بی نهایت نیست. البته در اینجا هم ما باز هم مقداری آزادی داریم و بالطبع در چنین مواردی با نوعی تکثر نیز روبه‌رو خواهیم شد؛ ولی هر چه داده‌های ما بیشتر باشد قدرت آزادی کمتر می‌شود. البته فرایندی دیالکتیکی بین این دو مرحله قابل پیش‌بینی است. وقتی برخی اطلاعات در دست محقق باشد می‌تواند براساس آن، طرحی را در ذهن ترسیم کند و بعد براساس آن طرح اولیه به ارزشگذاری داده‌ها پردازد و برای خودش معلوم کند که کدام یک از داده‌ها برای طرح پیشنهادیش مفید است و کدام یک اهمیتی در فرایند تحقیقش ندارد. اما آن قاعده کلی فکر می‌کنم که حاکم باشد یعنی هر چه میزان داده‌های مورد اتفاق در فرایند انتقادی بیشتر شد قدرت آزادی کمتر می‌شود.

آیا می‌توان اندیشه‌های امام را به دو دسته اندیشه‌های بنیادین و ثابت و

اندیشه‌های رونبایی و بالطبع نسبت به زمان و مکان متغیر تقسیم‌بندی کرد؟

به صورت یک امر پیشینی برای هر کسی چنین چیزی قابل تصور است. منظورم از امر پیشینی این است که قبل از مراجعه به تصورات و اندیشه‌های متفکران و بدون اینکه نیازی به چنین کاری باشد، می‌توان این مسأله را پذیرفت که وقتی شخص اندیشمندی به مرحله بلوغ فکری خود می‌رسد یک دغدغه اساسی دارد و مسائل دیگر او حول و حوش آن مسأله رقم می‌خورد. اگر مسائل اطراف در طول زمان، متغیر و متحول باشد تحول آنها براساس آن محور اساسی و به تعبیر شما براساس آن اندیشه‌های بنیادی انجام می‌گیرد و بر آن اساس قابل تبیین است. البته این احتمال هم قابل طرح است که شخصی در مرحله‌ای از زندگی فکری خود با تغییر اساسی در آن اندیشه‌های بنیادینش هم روبه‌رو شود ولی فکر می‌کنم چنین مواردی کمتر پیش آید. در مورد شخص امام مسأله، مقداری با حساسیتها و دشواریهای نظری هم روبه‌رو می‌شود چون امام شخصیت متفکر صرف نبوده‌اند که گوشه‌ای بنشینند و در طول دوران حیات خود صرفاً مشغول متفکر کردن ساختار فکری خود و رفع تعارضات آن باشند بلکه امام در برهه‌ای

از زندگی خود وارد عرصه عملی اندیشه خود گردیدند و زعامت و رهبری انقلاب و نظام را عهده دار شدند و برخی از مسائلی پیش آمد که امام بر حسب ضروریتهای مقطعی تصمیم گیریهای کردند که بعضاً این تصمیم گیریها با قواعد فقهی و اصولی ایشان در نوعی تعارض گرفتار آمده است. اینجاست که تصمیم گیری در مورد اندیشه های بنیادین و روبنایی امام به تأملی بیشتر نیاز دارد؛ برای مثال آیا ما می توانیم در دو عرصه نظری و عملی به دو دسته بندی جداگانه معتقد باشیم یا اینکه باید تنها یک دسته بندی ارائه کرد که بتواند دو حوزه نظر و عمل را پوشش دهد و مسائلی از این دست.

حال که به چنین امری معتقد هستید یعنی فکر می کنید یا می پذیرید که اندیشه های امام قابل این دسته بندی مورد نظر است، فکر می کنید محور اساسی و یا به عبارتی خاستگاه اساسی اندیشه ایشان چه بوده و امام این امر اساسی را چگونه در بیانات خود ابراز نموده اند؟

اینکه من چه چیزی را به عنوان خاستگاه اساسی اندیشه امام مطرح سازم یکی از همان مواردی است که قبلاً درباره اش صحبت شد؛ به عبارتی جواب به این سؤال نیازمند بازسازی از شخصیت ایشان است و برای پاسخ به آن باید تمام گرفتاریهایی را که ذکر شد پشت سر گذاشت؛ به عبارت دیگر جوابی که اشخاص به این چنین سؤالاتی می دهند برخاسته از ذهنیتها و نظریه هایی است که آنها از آن نقش می گیرند و برای نقد و ارزیابی آنها و رسیدن به بهترین پاسخ باید وارد عرصه نقادی جدی شد.

بر اساس آنچه گفتید ممکن است به طور جزئی نتوان پاسخ دقیقی به این سؤال داد؛

اما آیا نمی توان در یک قالب کلی، محور اساسی اندیشه امام را بیان کرد؟

چرا؛ اما چنان قالب کلی که در بر دارنده خیلی چیزهای دیگر هم باشد از لحاظ معرفت شناسی ارزش چندانی نخواهد داشت؛ برای مثال من بگویم محور اساسی اندیشه امام، اجرای احکام اسلام ناب محمدی بود. خیلی چیزها از دل این اصطلاح قابل استخراج است. خیلی ها ممکن است محور اساسی تفکر خودشان را همین اصل بدانند ولی عملکرد و اندیشه های دیگر آنها که می باید الهام گرفته از این محور اساسی باشد با

عملکرد و اندیشه‌های امام، متفاوت و حتی متعارض باشد. لذا خود این اصطلاح نیازمند توضیح و تفصیل بسیار خواهد بود و در نهایت ما را به جایی خواهد کشاند که ما از ابتدا مدعی بودیم از آنجا باید شروع کرد.

با این توضیح راه را بر خیلی از سؤالات ما بستید. قصد داشتیم بپرسیم برای اینکه تقسیم‌بندی اندیشه‌های امام به اندیشه‌های اساسی و روبنایی و همچنین دستیابی به عناصر هر کدام از این دسته‌ها تا حد امکان با حقیقت اندیشه و فکر امام تطابق داشته باشد چه شیوه‌ای را باید در پیش گرفت و اینکه چگونه می‌توان روش تأثیر وضعیت محیطی را در بخش اندیشه‌های روبنایی امام تشخیص داد و آن را براساس اندیشه‌های محوری امام تبیین کرد؟ حتی می‌خواستیم به بحث در این باره بپردازیم که آیا با قواعد فقهی و اصولی، برای مثال قاعده اعمال حکم کلی بر موارد جزئی، می‌توان تمام تصمیم‌گیریهای امام را توضیح داد و اینکه آیا فکر نمی‌کنید عوامل و قواعد نانوشته دیگری هم در تصمیم‌گیریهای ایشان وجود داشته است و چگونه می‌توان به قواعد تکمیلی نانوشته روش امام راه پیدا کرد؟ و...

بله از این دست سؤالات خیلی هست. شما هم باید این نکته را مد نظر قرار می‌دادید که پاسخ به این سؤالات نیازمند تحقیق جدی و دراز مدت روی آثار امام است. اگر خیلی نسبت به من خوشبین باشید اینکه بتوانم به سؤالات شما که جنبه روش‌شناسی دارد پاسخ بدهم. همانطور که خودتان هم اشاره کردید پاسخ به تک تک این سؤالات برمی‌گردد به نظریه فرد محقق که باید به طریق شایسته‌ای براساس روشهای معقول از لابه‌لای کلام امام و با در نظر داشتن بسیاری از موارد دیگر، پاسخی درخور برای این سؤالات پیدا کند که هر کدامش می‌تواند عنوان یک مقاله تحقیقی جدی باشد.

یعنی شما عقیده دارید که محقق نمی‌تواند بدون داشتن دیدگاه و روش خاص (فلسفی، عرفانی، تاریخی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فقهی، حقوقی، مدیریتی و...)

به مطالعه امری (در بحث حاضر سیره امام) مشغول شود؟

به چه دلیل؟

شما برای تحلیل هر پدیده، برای مثال برای تبیین اندیشه سیاسی حضرت امام، مجبور خواهید شد از برخی ابزارهای مفهومی استفاده کنید. چون به هر حال هم باید برخی از حرفهای زده شده را بفهمید و بعد هم مجبورید که دستاورد خودتان را برای مردم بازگو کنید. در این دو کار شما با معنای واژه‌ها درگیر خواهید شد. واژه‌های مورد استفاده در گفتگوی خاص و در این مثال در گفتگوی سیاسی، معنای خود را از نظریه‌ها می‌گیرد و به تعداد مکاتبی که در آن زمینه موجود است می‌توان معانی متفاوتی از هر واژه داشت؛ برای مثال نگاهی بیندازید به تعریف انسان و اجتماع و حکومت و... در مکاتب مختلف علوم اجتماعی. چه تفاوت‌های عظیمی بین این معانی وجود دارد. هر کدام از این مکاتب وقتی از آن واژه‌ها استفاده می‌کند معنای خاص متناسب با دیدگاه خود را مد نظر خواهد داشت. حال حتی اگر ما بخواهیم خود را بیرون از هر کدام از این حوزه‌ها و مکاتب در نظر بگیریم و معنای خاصی برای واژه‌های مورد استفاده قائل شویم، باید بگوییم که برای اینکه معنای تمامی واژه‌ها از یک ساختار منسجم برخوردار باشد، باید نظریه‌ای نو بیافرینیم که ساختار معانی واژه‌ها را توضیح دهد و این گرفتار شدن در یک نظریه دیگر است. اگر چنین فرایندی طی نشود برقراری مفاهمه با مشکل جدی روبه‌رو خواهد شد؛ حتی ممکن است مفاهمه محال گردد. حالا که محقق خواه نا خواه در تحقیق خود از الگویی پیروی می‌کند چه بهتر است که این کار را آگاهانه انجام دهد و با ذکر دیدگاه مختار خویش در فرایند فهم بهتر و سریعتر دستاورد خویش به خواننده یا شنونده کمک کند.

اگر آطور که شما می‌گویید باشد و داشتن یک دیدگاه در فرایند تحقیق برای محقق، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، محقق تا چه اندازه حق دارد از نظریه‌های معرفت‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و نظریه‌های مطرح در عرصه اقتصاد و... که امروزه به عنوان ابزارهای تحقیقی محققان مورد استفاده قرار می‌گیرد برای تفسیر یک شخصیت تاریخی مثل شخصیت حضرت امام (ره) بهره‌گیرد؟

خود این مسأله هم بر می‌گردد به اخذ یکی از چند دیدگاه خاصی که در عرصه تاریخنگاری مطرح شده است. برخی از دیدگاه‌ها به محقق و مورخ این اجازه را می‌دهد که بر اساس ضوابط و معیارهای امروزی به ارزیابی دیروز پردازد و برای این تجویز هم دلایلی را مطرح می‌کند. در مقابل، عده‌ای هستند که معتقد هستند برای بازسازی بهینه تاریخ باید تنها معیارهای حاکم بر آن دوره تحقیق را به کار گرفت.

به نظر شما آیا اتخاذ دیدگاه خاص تنها در عرصه تبیین و تحلیل سیره شخصیتی

دخالت می‌کند یا این اتخاذ موضع در عرصه توصیفی هم ایفای نقش می‌نماید؟

بله در عرصه توصیفی هم این دیدگاه‌ها و پیش‌فرضها و این ذهنیتها دخیل است؛ برای مثال نگاهی بیندازید به برخی کتابها که در آنها از مکاتب تاریخ‌نگاری چندی نام برده، و ویژگیهای هر کدام مشخص گردیده است به طوری که هر محقق بدون اینکه نام و تاریخ نگارش یا نام نویسنده کتابی را بداند از روی آن ویژگیها و حساسیتهایی که روی برخی از موارد شده است می‌تواند بخوبی تشخیص دهد که نویسنده کتاب از کدام یک از مکاتب تاریخ‌نگاری الهام گرفته است. علاوه بر این هر توصیف دقیق هیچ‌گاه نمی‌تواند کاملاً فاقد تحلیل و تبیین باشد و چنین تحلیلهایی غالباً در قالب توصیفی بیان می‌گردد.

چگونه می‌توان این دخالتها را روشن‌تر کرد و آن را تحت کنترل در آورد و چگونه

می‌توان اندیشه یا تاریخ به تعبیر شما بازسازی شده را حتی الامکان به اندیشه یا

تاریخ واقعی نزدیکتر ساخت؟

تا به حال به این دقت به چنین سؤالی نیندیشیده‌ام؛ اما فکر می‌کنم بتوان برخی قواعد روش‌شناسی ارائه کرد که با رعایت آنها بتوان فاصله بین این دو امر را مرتباً کاهش داد. البته خود این قواعد هم برگرفته از نوعی روش‌شناسی خاصی است و ممکن است کسی چنین‌الگویی را نپذیرد.

پذیرش برخی از پیش‌فرضها چندان مشکل نیست یا لااقل دلیل جدی برای نپذیرفتن آنها موجود نیست؛ برای مثال موردی که قبلاً هم اشاره‌ای مختصر به آن شد، پذیرفتن

این نکته که انسانهای اندیشمند لااقل در یک مقطع زمانی (مقطعی که مورد بررسی و کاوش قرار گرفته‌اند) دارای شخصیتی یکپارچه هستند و ابعاد متفاوت شخصیتی آنها تماماً از یک سرچشمه تغذیه می‌کند و سیراب می‌شود، شاید طبیعی جلوه کند. قاعدهٔ روش‌شناسی، که از این مسأله قابل استخراج است، این است که باید الگوهایی که از سیره و منش رفتاری شخص برای مثال، امام در عرصه‌های مختلف فقهی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... ارائه می‌گردد با یکدیگر سازگاری داشته باشد و حتی چیزی بالاتر از آن باید تمامی این الگوها قابل تحویل به نوعی روش‌شناسی واحد باشد؛ به عبارت دیگر باید به دنبال عقلانیت خاصی در پس تمامی این عرصه‌ها بود که بتواند تمامی مواضع اتخاذ شده و مخصوصاً پویایی اندیشه آن شخصیت را در آن مقطع زمانی توجیه کند. البته من در اینجا از اصطلاحی استفاده کردم که در مباحث روش‌شناسی بسیار حساس و پراهمیت است و آن اصطلاح «طبیعی» است. اینکه چه چیزی در چه زمانی طبیعی است و از این «طبیعی بودن» چه استفاده و سوء استفاده‌های معرفت‌شناسانه می‌شود خود مبحث جدی در روش‌شناسی است.

یکی از الگوهایی که در مباحث روش‌شناسی جدید مدعی است می‌تواند نزدیک شدن معرفت ما را به آن حقیقت مورد بررسی توضیح دهد، عقلانیت انتقادی است. در این روش ادعا می‌شود تصاویر ارائه شده از حقیقت می‌تواند بر اثر حک و اصلاحهایی که از طریق انتقادات وارد شده بر آن تصویر صورت می‌گیرد، لحظه به لحظه خودش را به حقیقت مورد نظر نزدیکتر کند. در هر لحظه ما در باور داشتن به اعتقادی که خود را در معرض نقد روشمند قرار داده، و خریدار انتقاد است، مجاز هستیم. البته ایرادهای بسیاری از لحاظ منطقی بر این روش وارد شده است؛ منتهی فکر می‌کنم که از لحاظ عملی این الگو در عرصه‌های بسیاری از علوم اجتماعی مورد استفاده قرار دارد.

به نظر شما چه ضرورتی دارد که محققان در فرایند تحقیق خودشان مباحث

روش‌شناسی را مد نظر قرار دهند؟

شاید در علوم طبیعی مخصوصاً فیزیک و شیمی و تا حدودی زیست‌شناسی این

سؤال خیلی جدی باشد که چه دلیلی دارد که فیزیکدان نسبت به گفته‌های فلاسفه علم حساس باشد. آنها دارند کار خودشان را می‌کنند و در کارشان هم هیچ‌گاه به موردی برخورد نکرده‌اند که نیازمند تحقیقات روش‌شناسان و فلاسفه علم باشد. منتهی در علوم اجتماعی وضع به این منوال نیست. در عرصه علوم اجتماعی مکاتب رقیبی وجود دارد که هر کدام مدعی حقایق هستند؛ وضعیتی که در علمی مثل فیزیک به این شدت و حدت وجود ندارد. وقتی چنین ادعاهایی مطرح شد دانشمندان و محققان هر کدام از این مکاتب سعی می‌کنند برای اثبات ادعای خود دلیل بیاورند. دلیلی که بیشترین خریدار را دارد دلایل منطقی و روش‌شناختی است. به همین دلیل چنین مباحثی در عرصه علوم اجتماعی یکی از دغدغه‌های محققان است؛ به عبارت دیگر در عرصه‌ای از زمان، که نتایج تحقیق محققان با یکدیگر سازگاری ندارد و در تعارض جدی با یکدیگر قرار گرفته است، این سؤال خودش را بر ذهن محققان کاملاً تحمیل می‌کند که علت این فاصله عظیم بین دو دستاورد، از یک مجموعه داده را در یابد. پیدایش این سؤال همان و در افتادن در مباحث روش‌شناسی همان؛ برای مثال خوب است نگاه کنید به درگیریهایی احزاب عمده در کشور مخصوصاً در باب اندیشه سیاسی امام. یک دسته به دیدگاه‌های فقهی و اصولی امام، که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ نگاشته شده است، بیشتر تکیه می‌کند دیگری بر تصمیم‌گیریهایی عملی امام در دوران زعامت ایشان. تنها راه حلی که می‌تواند این درگیریهایی را برطرف سازد، ورود به عرصه مباحثات روش‌شناسی است. این مطلب تا حدودی ضرورت مد نظر قرار دادن مباحث روش‌شناسی را در تحقیق نشان می‌دهد.

به نظر شما آیا ضرورتی دارد که شخص محقق در تحقیق خود، مشخص و معلوم سازد که از چه روشی برای مطالعه شخصیت امام و بررسی آرا و افکار ایشان بهره گرفته است؟

بله این مسأله خیلی مهم است که محقق، که برای مثال در مورد بعدی از ابعاد شخصیتی امام اظهار نظر می‌کند، معلوم دارد که روش تحقیقی او چه بوده است. یکی از مشکلاتی که در حال حاضر ما با آن روبه‌رو شده‌ایم و با توجه به وضعیت فرهنگی،

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی احتمال می‌رود که بر دامنه این مشکل افزوده شود این است که احزاب و دسته‌های مختلف هر کدام ادعا می‌کنند که روش آنها برگرفته از سیره فکری و عملی امام خمینی است و سعی دارند از لابه‌لای بیانات امام شواهدی برای تأیید کلام خود بیابند. در این مقال سعی ندارم وارد مقوله‌های سیاسی و بازتاب‌های اخلاقی این اعمال بشوم، صرفاً از جنبه معرفت‌شناسانه به این نکته اشاره کنم که غالب روشهایی که این گروه‌ها از آن بهره می‌گیرند از لحاظ معرفت‌شناسی دارای مشکلات گوناگونی است. بهره‌گیری از این روشها اگر در عرصه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی مجاز باشد، یقیناً به کار بردن چنین روشهایی از لحاظ اخلاقی و معرفت‌شناختی مطلوب نیست. این نکته را هم بیفزایم که اگر ما در پی کشف حقیقت هستیم، باید سعی کنیم از روشهایی اصولی برای اثبات و تأیید کلام خود و رد و ابطال کلام دیگران استفاده کنیم و برای رسیدن به اهداف خود به هر وسیله‌ای متمسک نگردیم.

البته شاید دست‌اندرکاران امور سیاسی معتقد باشند که در عرصه‌های سیاسی مجالی برای این دقتها نیست. ما هم طرف خطابمان آن دسته نیستند که برای رسیدن به مقاصد خود از هر چیزی استفاده‌ی ایزاری می‌کنند بلکه اعتقاد ما این است که اگر در عرصه‌های علمی و تحقیقی چنین مسأله‌ای فراگیر شود، بسیاری از درگیریهای لفظی و اتهامهای سیاسی و... می‌تواند جای خودش را به تحقیقی علمی و روشمند در فضایی آرام بدهد و این بسیار مطلوب است.

آیا فکر نمی‌کنید که ورود محقق به مباحثی که در عرصه‌ی روش‌شناسی مطالعات

علمی و... مطرح شده است کار محقق را متوقف و راکد می‌کند؟

متوقف که نه، اما شاید بتوان گفت حرکت محقق را کند و همراه تأمل می‌کند. وقتی محقق وارد عرصه‌های روش‌شناسی می‌شود بالطبع دیگر نمی‌تواند با همان سرعت سابق حرکت کند؛ چرا که دیگر در هر قدم و در هر گام، خود را با نقدهای جدی روبه‌رو می‌بیند؛ به عبارت دیگر اگر محققان دیگر ابتدا یک ساختار تاریخی از هر واقعیت تاریخی را عرضه می‌کنند و بعد از تکمیل ساختار و نشر دیدگاه خویش منتظر نقد نقادان

و ارزیابی کارشناسان می‌نشینند تا به دفاع از الگوی خویش و یا حکم و اصلاح آن پردازند، در مورد محققانی که مباحث روش‌شناسی را مد نظر قرار داده‌اند این انتقادات و بالطبع پاسخ‌بدانها به صورت مداوم و پیوسته انجام می‌گیرد. این پدیده هر چند از یک سو سرعت حرکت را کند می‌کند ولی از سوی دیگر یقیناً به عمق و غنای تحقیق ارائه شده خواهد افزود.

فایده دیگری که بر این مسأله مترتب است این است که وقتی محقق با برخی مباحث روش‌شناسی آشنا شد و اخلاقاً خود را موظف دانست که دانسته‌های خود را در مقام عمل و در عرصه تحقیق به کار بندد دیگر کار تحقیقی خود را پایان یافته و الگوی ارائه شده توسط خود را تنها الگوی ممکن تبیین‌کننده آن پدیده تاریخی نمی‌داند. چنین مسأله‌ای باعث می‌شود پرونده تحقیقات همیشه باز باشد. فایده دیگری که اهمیتش هم بیشتر است این است که وقتی معلوم باشد محقق چه روشی را در تحقیق خود به کار برده است بالطبع نقد و بررسی و ارزیابی آن تحقیق هم به صورت سنجیده‌تری انجام خواهد گرفت. فراگیر شدن این مسأله می‌تواند به سازماندهی تحقیقات در کشور ماکمک شایانی بکند. نکته دیگر که در موقعیت فعلی ممکن است مهمتر جلوه کند این است که ورود به چنین عرصه‌هایی بستر مناسبی را برای دنبال کردن بحث به صورت علمی و فارغ از جنجالهای سیاسی فراهم می‌سازد.

آیا می‌توانید یک دسته‌بندی از روشهایی که محققان در تاریخ‌نگاری یا سیره‌شناسی به کار می‌برند ارائه کنید؟ مخصوصاً در مورد محققانی که در باب سیره امام و استخراج اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی و... ایشان مشغول تحقیق هستند و دستاوردهای آنها در این عرصه‌ها می‌تواند منشأ اثر باشد؟ نقطه ضعف و قوت این روشها را چه می‌دانید؟

یکی از روشهایی که زیاد هم مورد استفاده قرار گرفته است و می‌گیرد این است که محققان به جمع‌آوری موضوعی بیانات امام می‌پردازند و ذیل یک عنوان کلی برای مثال، آزادی، اقتصاد، روحانیت، دانشگاه، مجلس و... برخی زیرعنوان مشخص

می‌کنند و یا سؤالاتی را مطرح می‌سازند و مطالبی را در آن باب از بین کلمات حضرت امام استخراج می‌کنند. در نهایت ممکن است به شرح و تفسیر آن مطالب هم اشاره‌ای کنند و در این راه از تفاسیر آیات و احادیث و قواعد فقهی و اصولی و... بهره بگیرند. روشی که محققان این دسته برای جمع‌آوری داده‌های تحقیقی خویش مورد استفاده قرار می‌دهند عمدتاً روش جستجوی واژه‌های معادل و مترادف و هم خانواده با آن موضوع تحقیق است. این چنین تحقیقهایی هر چند می‌تواند تا حدی در الهام‌گرفتن یک الگو و روش کلی که تبیین‌کننده تمام آن داده‌ها باشد مؤثر واقع شود، به هر حال خودش به تنهایی نمی‌تواند راهگشای ما در هدفی که داشتیم بشود؛ یعنی نمی‌تواند الگو و سرمشقی برای تصمیم‌گیریها و رفتار ما باشد؛ چرا که در این تحقیقها شرایط ایراد کلام و یا انجام دادن هر رفتار لحاظ نشده و بالطبع روش تأثیر آن شرایط هم در تصمیم‌گیری، مورد بحث قرار نگرفته است و این سؤال را برای ما بی‌جواب می‌گذارد که در اوضاع حاضر که وضعیت متفاوت با آن زمان است چگونه باید تصمیم گرفت و چگونه باید عمل کرد. چنین روشی هیچ‌گاه ادعا نمی‌کند که دارد بعدی از ابعاد شخصیتی را بازسازی می‌کند، هر چند شخصاً معتقد هستم که حتی به صورت ناخود آگاه هم که شده باشد شخص یک دیدگاهی را در طرح سؤالات و دسته‌بندی داده‌ها دنبال کرده است و بالطبع آن دیدگاه ضمنی را قابل کشف و نقد می‌دانم.

روش دیگری که در بازسازی تاریخی و شخصیت‌های تاریخی ما مورد استفاده قرار گرفته به نظر من روش غایت‌مدارانه است که می‌توان از آن به روش تأییدی، اثباتی یا استقرایی در تاریخ‌نگاری نام برد. در این روش ابتدا حدسی در ذهن محقق شکل می‌گیرد. بعد محقق سعی می‌کند از بین داده‌های تاریخی، شواهدی را برای تأیید و گسترش نظریه خود استخراج کند. وقتی چنین خواسته‌ای مد نظر قرار گرفت این احتمال هم قوت می‌گیرد که بسیاری از وقایع و داده‌ها و گزارش‌های تاریخی براساس آن ذهنیت ارزشگذاری شود؛ برای مثال در این روش ابتدا یک غایت مطلوب که عمدتاً نشأت گرفته از دل‌بستگیهای فرد محقق است در نظر گرفته می‌شود و بعد به نحوی تاریخ زندگی

امام و اندیشه‌های ایشان بازسازی می‌شود که در نهایت به آن هدف ختم شود. در این روش، وقایع تاریخی و بیانات امام به گونه‌ای پشت سر هم قرار داده می‌شود که هر واقعه بتواند موضع امام و همچنین واقعه بعدی را پیش‌بینی کند و طوری وانمود می‌شود که رابطه‌ای ضروری بین این وقایع و داده‌های تاریخی موجود بوده است و این مهره‌ها در آن زمان توسط فرد مورد تحقیق به گونه‌ای چیده شده بوده که در نهایت به آن نتیجه خواسته شده منتهی شود؛ به تعبیر دیگر می‌توان گفت در بازسازی اندیشه هر شخصیت براساس مدل غایت‌مدارانه، هر نوع تصمیم‌گیری و رفتار سوژه مورد تحقیق به گونه‌ای تفسیر و تبیین می‌گردد که در نهایت، آن هدف که تقدس خاصی برای محقق دارد به دست آید. در این روش علاوه بر اینکه از وقایعی که در آینده اتفاق افتاده‌اند برای توجیه مطلوبیت تصمیم‌گیریهایی که در زمان گذشته انجام گرفته است استفاده می‌شود بلکه حتی برخی از مواردی که در گذشته‌ای دورتر رخ داده با جزئیاتی که برای سوژه مورد تحقیق معلوم و آشکار نبوده در تصمیم‌گیری آن شخص دخالت داده می‌شود. با این تفصیل تصمیم‌گیریهای آن شخص برای رسیدن به هدف مورد نظر به صورتی بسیار عادی و طبیعی قلمداد می‌گردد؛ در حالی که ما به صورت شهودی این مطلب را درک می‌کنیم که مخصوصاً در مورد تصمیم‌گیریهای اجتماعی هیچ‌گاه نمی‌توانیم به قطعیت قائل باشیم؛ به عبارت دیگر هیچ‌گاه نتایج تصمیم‌گیریهای ما در عرصه‌های اجتماعی به صورت قطعی و جزئی قابل پیش‌بینی نیست. با دنبال کردن این روش در فرایند تحقیقی پیش‌بینی می‌شود که برخی از وقایع که توسط محقق حس می‌شده است که در راستای رسیدن به هدف نقش ندارد یا نقش بسیار کمی داشته است مورد بی‌مهری قرار گیرد. از سوی دیگر مواردی که فرایند تأثیر آنها در رسیدن به هدف برای محقق آشکار و معلوم بوده است دچار بزرگنمایی گردد و هر دوی این موارد، تطابق تاریخ و اندیشه بازسازی شده را با آن تاریخ و اندیشه واقعی دچار مشکل می‌گرداند. نکته دیگری که فراموش کردم در توضیح این روش بیان کنم این است که در این روش ادعا می‌شود قواعد ارزیابی و اصول تصمیم‌گیری در هر زمان و مکانی ثابت و تغییرناپذیر است. به همین

دلیل برای خود مجاز می‌داند که از ملاکهای امروزی برای تحلیل گذشته و تبیین و بازسازی شخصیت تاریخی استفاده کند.

روش دیگر مدعی است که قصد دارد شخصیت مورد بررسی را برحسب اوضاع فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دیگر موقعیتهای زمانه او ارزیابی کند. در این روش ادعا می‌شود که دیدگاه‌های محقق و مورخ، کمترین تأثیر را در فرایند تحقیق و بالطبع دستاورد تحقیق خواهد گذارد. برای اینکه این خواسته برآورده شود به نظر می‌رسد که نویسنده باید تمام ذهنیتهای فکری و معلومات و معیارهای ارزیابی امروزی خود را کنار گذارد و خود را در حال زندگی در گذشته حس کند و تنها براساس موازینی که در زمان سوژه تحقیقی حاکم بوده است به توصیف و تحلیل و تبیین اندیشه و تاریخ شخصیت مورد تحقیق بپردازد. در این روش تحقیقی دیگر ما مجاز نیستیم از نظریه‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصادی و سیاسی و... که جزء معلومات فرد مورد مطالعه نبوده است، برای تبیین و تحلیل اندیشه‌های آن شخص استفاده کنیم. ویژگی دیگری که در این روش باید لحاظ گردد این است که بسیاری از روابط بین پدیده‌ها و وقایع تاریخی که امروزه برای ما معلوم گردیده و آشکار شده است در مقطع زمانی که محقق مشغول مطالعه آن است آشکار و معلوم نبوده است، لذا ما مجاز نیستیم از وجود چنان روابطی در تحلیلهای تاریخی و بازسازیهای خودمان استفاده کنیم. این روش هر چند که از لحاظ نظری می‌تواند ما را به نزدیکترین قرائت از تاریخ واقعی رهنمون شود، از لحاظ عملی شاید چنین روشی قابل پیگیری نباشد چرا که عملاً شخص محقق نمی‌تواند ذهن خود را تماماً از معلومات زمانه خود خالی کند و در مقابل تمام ذهنیتهای مردمان و تحلیلگران گذشته را دارا شود.

به نظر شما در حال حاضر از کدام یک از روشهایی که نام بردید بیشتر استفاده

می‌شود؟

در مورد تاریخ معاصر یا در مورد مطالعه سیره حضرت امام یا شخصیت‌های معاصر کمتر اطلاع دارم ولی در مورد سیره ائمه و یا تاریخ اسلام یا تاریخ تشیع فکر می‌کنم

بیشتر از روش دوم استفاده می‌شود؛ یعنی به وضوح شما داده‌ها و معلومات امروزین را در تحلیل وقایع گذشته مشاهده می‌کنید؛ برای مثال در نگارش تاریخ تشیع در طبقه بندی راویان و همچنین در مورد جمع آوری داده‌های تحقیق که همان گزارشهای تاریخی باشد و هم در دسته‌بندی وقایع تاریخی به وضوح دیدگاه امروزین کلام شیعی را می‌توانید ملاحظه کنید.

از این محققان انتظار می‌رود که حتی الامکان مبادی و پیش‌فرضهای روش تحقیقی خود را احصا کنند. امتیاز این کار، همانطور که قبلاً هم اشاره شد، این است که دخالت عقاید و سلیق شخصی را در فرایند تحقیق و همچنین در دستاورد آن، کنترل و ضابطه‌مند می‌سازد. این ضعف در حال حاضر در غالب تحقیقات سیره‌شناسی موجود است. البته مباحث روش‌شناسی به‌طور کلی در تمامی عرصه‌های علوم و مخصوصاً علوم اجتماعی در کشور ما کمرنگ و نوپاست. امید می‌رود که محققان ما به اهمیت این مباحث روش‌شناسی در حوزه تحقیقات علوم اجتماعی آگاهی یابند و بتوانند خلاقیت‌های ویژه خود را در این عرصه هم به نمایش بگذارند.

کدام یک از این روشها دارای کمترین ضعف و بیشترین قوت است؟

مقایسه دقیق بین این دیدگاه‌ها بسیار مشکل است. من هم تا به حال چنین کاری را انجام نداده‌ام. اگر دیدگاه فعلی مرا بخواهید خود من روش عقلانیت انتقادی را که در پاسخ یکی از سؤالهای قبلی توضیح دادم فعلاً بیشتر می‌پسندم.

به عنوان آخرین سؤال، هر چند در بین صحبت‌های خود به صورت پراکنده به این مطلب اشاره کرده‌اید، فکر می‌کنید برای فهم دقیق کلام امام که مقدمه کشف روش خاص معرفتی امام است چه مقدماتی باید فراهم آید؟ برای مثال تا چه حد آگاهیهای تاریخی نسبت به موقعیت ایراد کلام، علم نسبت به ادبیات گفتاری و نوشتاری ایشان، شناخت نسبت به علومی که امام از آنها بهره‌مند بوده‌اند و... مورد نیاز خواهد بود و آیا اگر کسی چنین مقدماتی را طی نکرده باشد نمی‌تواند پا در این وادی بگذارد؟

این مطلب به صورت مفصل در مباحث هرمنوتیک که به بیان فرایند فهم متون

می پردازد بیان می گردد. به طور خلاصه می توان گفت که هر چه معلومات فرد محقق نسبت به موقعیتی که کلام در آن منعقد گردیده است بیشتر باشد، فهم متن یا فهم کلام بهتر انجام می گیرد. البته این نباید باعث شود که محققان را از تحقیق باز داشت. اگر ما فهم هر مطلب را و به طور کلی شناخت بشری را کوشش فکری جدای از سایر اندیشمندان ندانیم و این را بپذیریم که اندیشه بشر در پی انتقادات درونی و مخصوصاً انتقادات بیرونی قابل حکم و اصلاح و در حال منقح گردیدن است و با چنین انتقاداتی فرصت برای گسترش هر نظریه فراهم می شود و به پیامدهای اخلاقی و روانی و معرفتی این امور هم پایبند باشیم، آنگاه می توانیم در فضایی آرام و به دور از هر دغدغه ای به حرکت خود به سمت حقیقت ادامه دهیم. البته اگر جستجوی حقیقت و نه چیز دیگر هدف واقعی ما را تشکیل داده باشد و در این راه از معلومات و تجربه های دیگران هم بهره مند گردیم.

با تشکر از شما که وقت خودتان را به ما دادید و با صبر و حوصله به سؤالات بسیار

ما پاسخ دادید

من هم تشکر می کنم.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی